

تحلیل و بررسی استقلال وجودی و کارکردی قوه واهمه

یاسر سالاری*

محمد نجاتی**

چکیده

مسئله اصلی این مقاله نقد استقلال وجودی قوه واهمه بر اساس بررسی کارکردهای متناسب به آن در حوزه علم‌النفس است. روش بررسی توصیفی-تحلیلی بوده و در جهت تبیین مسائل مطروحه از مسلمات حوزه فلسفه و روان‌شناسی نوین استفاده شده است. به طور کلی برای این قوه چهار کارکرد لحاظ شده که در بررسی تحلیلی-انتقادی این کارکردها مشخص می‌شود: فعل ادراک معانی جزئی فرامادی مانند ترس گوسفند از گرگ، فعل خود نفس است که با کمک قوه عقل انجام می‌شود. صدور حکم نیز چه از قسم صواب و چه از قسم ناصواب ربطی به واهمه نداشته، کارکرد خود نفس است. اختلال در عملکرد سایر قوا نیز عمدتاً به جهت ضعف و نقصان آنها اتفاق می‌افتد نه اینکه این قوا تحت تأثیر واهمه قرار گیرند، همانند تضعیف قوه عقل که منجر به ادراکات وهمی می‌شود؛ لذا این گونه ادراکات و آسیب‌ها نمی‌توانند علت وجودی و شروری چون واهمه داشته باشند و عمدتاً از نقص و عدم ناشی می‌شوند. اختلال در عملکرد نفوس دیگر نیز به جهت فقدان مبانی فلسفی از بحث خارج خواهد بود.

واژگان کلیدی: قوه واهمه، حکم، اختلال، نفس.

۱۶۳
ذهن

تحلیل و بررسی استقلال وجودی و کارکردی قوه واهمه

* استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان، کرمان، ایران (نویسنده مسئول).
yaser581@yahoo.com

** دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان-بندرعباس.
mnejati1361@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۹/۰۷/۲۹

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۰۶

مقدمه

یکی از قوای نفس حیوانی، قوه واهمه نام دارد. فلاسفه مسلمان بحث‌های ویژه‌ای در قبال این قوه داشته‌اند. فیلسوفانی چون ابن‌سینا به جهت تخصیص کارکردهای مختلفی به واهمه، این قوه را در شمار قوای اصلی نفس محسوب کرده‌اند؛ از طرف دیگر فیلسوفانی چون ملاصدرا به واسطه طرد کارکردهای مذکور از قوه واهمه و اختصاص آن به خود نفس، به صورت کامل از وجود آن صرف نظر کرده‌اند. البته در علوم روان‌شناسی و تجربی جدید نیز این کارکردها بدون لحاظ قوه واهمه مورد مذاقه قرار گرفته است. به نظر می‌رسد فیلسوفان مسلمان بعد از ابن‌سینا به تعدد قوای نفس معتقد بوده‌اند؛ اما به‌ویژه بعد از سهروردی نسبت به قوای نفس رویکرد تقلیلی داشته، ترجیح می‌دادند که از تعداد این قوا بکاهند. این مسئله در فلسفه ملاصدرا و علامه طباطبایی به اوج خود می‌رسد. ملاصدرا بر اساس مبنای وحدت نفس و قوای آن علاقه چندانی برای وضع قوای مستقل برای کارکردهای مختلف از خود نشان نمی‌دهد. در باب قوه واهمه پژوهش‌هایی انجام شده است. حسین پژوهنده نجف‌آبادی و دیگران (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی ابعاد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی قوه واهمه از منظر ابن‌سینا و ملاصدرا» ضمن اذعان به استقلال وجودی قوه وهم در دو حوزه سینوی و صدرایی اختلاف این دو را در حوزه وجودی این قوه دانسته و بر وجود اشتراکات حوزه معرفتی تأکید ورزیده است. نصرالله شاملی و وحیده حاد (۱۳۹۰) در مقاله «قوه واهمه و نسبت آن با سایر قوای نفس با تأکید بر آرای ابن‌سینا» باز هم ضمن اذعان به استقلال وجودی قوه واهمه به بررسی جسمانی‌بودن آن از دیدگاه ابن‌سینا پرداخته است. تعامل کارکردی قوه واهمه با سایر قوای نفس از جمله قوه عقل از موارد مهمی است که در این مقاله مورد بررسی و تأکید قرار گرفته شده است. جواد رضایی (۱۳۹۱) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خویش با عنوان «چیستی و کارکرد معرفتی قوه واهمه از دیدگاه ملاصدرا» نیز ضمن اذعان به استقلال وجودی قوه وهم از نظر ملاصدرا به بررسی و تبیین کارکردهای این قوه پرداخته است.

مطالعه حاضر به صورت مبنایی معترض مسئله صعب و تعبانگیز تعدد قوای نفس نیست و تا حدودی معترف به مبنای تعدد قوای نفس است؛ همچنین این نوشتار قصد نقد ملاک‌های تعدد قوای نفس از منظر فیلسوفانی چون ابن‌سینا، سهروردی یا ملاصدرا را ندارد و این بررسی ظرفیت مستقلی را طلب می‌کند. از آن جهت که عمدتاً در بین فلاسفه معتقد به تعدد قوای نفس، وجود کارکردهای مختلف و متفاوت ذیل معیارهایی خاص در جهت تبیین این مبنا مورد تأکید قرار گرفته شده است. بر این اساس در مطالعه حاضر نیز اهتمام بر آن است صرف نظر از انتقادهایی مبنایی به تعدد سایر قوای نفس، به واسطه بررسی و سنجش کارکردهای منتسب به قوه واهمه از جانب فلاسفه، مسئله وجودشناختی این قوه مورد مذاقه قرار گیرد. اینکه بر اساس شواهد و ادله موجود در این حوزه، آیا می‌توان واهمه را به عنوان یکی از قوای مستقل نفس لحاظ نمود، روش بررسی مسائل در این مقاله توصیفی و تحلیلی است و نویسندگان برای تبیین و تنقیح مسائل مطروحه از شواهد و مسلمات حوزه فلسفه و روان‌شناسی نوین نیز بهره خواهند برد.

الف) مفهوم‌شناسی

۱. نفس

ارسطو دو تعریف درباره نفس دارد. در تعریف اول وی نفس را عبارت از «صورت بدن» می‌داند و صورت را همان چیزی می‌داند که جسم به واسطه آن به فعلیت می‌رسد (ارسطو، ۱۳۶۶، ص ۷۵). دومین تعریف همان تعریف مشهور نفس است: «نفس کمال اول برای جسم طبیعی آلی از جهت افعال حیاتی و ادراکی است» (همان، ص ۷۷). ابن‌سینا در تعریف نفس چنین می‌گوید: «نفس که در صدد تعریف آن هستیم، عبارت از کمال اول برای جسم طبیعی آلی از جهت انجام افعال حیاتی است» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۲). با توجه به مباحث فوق و تعاریف دیگر فلاسفه مسلمان در باب نفس، می‌توان تعریف نهایی نفس را چنین عنوان کرد: «نفس عبارت از کمال اول برای جسم طبیعی آلی است از آن جهت که افعال حیاتی را انجام می‌دهد» (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۸۱).

۲. قوای نفس

به صورت کلی در حوزه فلسفه اسلامی دو دیدگاه در خصوص قوای نفس وجود دارد. گروهی مانند امام فخر رازی و تابعان وی منکر وجود و تعدد قوای نفس بوده‌اند و نفس را فاعل مستقیم تمامی افعال می‌دانند؛ به صورتی که هیچ نیازی به وساطت قوا نداشته باشد (فخر رازی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۵۰-۲۵۱). گروهی دیگر مانند ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا و تابعان ایشان به وجود و تعدد قوای نفس اعتقاد دارند. ابن‌سینا اما قوای نفس را فروع استعداد و ابزار در اختیار نفس می‌داند. شیخ در تحلیل علت تعدد قوای نفس صدور افعال مختلف از نفس را که در واقع تغایر جنسی یا نوعی دارند، مستلزم وجود مبادی متفاوت در نفس برای این افعال می‌داند- مانند دو فعل ادراک و تحریک یا دو فعل بویایی و شنوایی که تغایر جنسی و نوعی دارند؛ زیرا به جهت اینکه نفس فاعلی بسیط است و بر اساس قاعده الواحد از فاعل بسیط فقط یک فعل صادر می‌شود و لذا از نفس افعال مغایر جنسی و نوعی بی‌واسطه صادر نمی‌گردد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۷-۲۸). سهروردی اما با وجود باور به تعدد و تکثر قوای نفس، معتقد است بر اساس ملاک‌هایی که برای تعدد قوای نفس ارائه شده است؛ می‌توان با نگاه تقلیلی از تکثر قوای نفس کاست. مهم‌ترین علتی که وی برای این مسئله مطرح می‌کند، قوه حس مشترک و کارکردهای متعدد در عین وحدت آن است (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۱۱). ملاصدرا بر اساس مبنای خود در وحدت نفس با قوای خود معتقد است نفس به واسطه بساطت ذاتی همه قوا را در بر گرفته و با وجود وحدت هویت تمام قوا را در بر گرفته است. بر این اساس وی بر خلاف ابن‌سینا قوای نفس را به عنوان فروع یا ابزار نفس لحاظ نمی‌کند، بلکه وی قوای مختلف نفس را شئون و مراتب خود نفس می‌داند که به جهت نزول نفس از جایگاه اصلی‌اش، درحقیقت خودش مبدأ صدور افعال است (ملاصدرا، ۱۴۲۹، ج ۸، ص ۴۹-۱۲۲). وی پس از نقد معیارهای ابن‌سینا در تعدد قوای نفس، خود به ارائه دو معیار می‌پردازد؛ از نظر وی امکان انفکاک وجود یک قوه از قوه دیگر معیار اول تعدد قوای نفس شمرده می‌شود. توضیح اینکه برای مثال در انسان،

حیوان و نبات ممکن است قوه‌ای مانند نامیه پس از مدتی از بین رود و رشد آنها متوقف گردد؛ با این وجود قوه تغذیه در آنها همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد و این مسئله مؤید وجود دو قوه و مبدا برای این دو فعل است (همان، ص ۵۷). معیار دوم ملاصدرا بر اساس تناقض افعال نفس است؛ مانند فعل جذب و دفع یا قبول و حفظ که این تناقض مستلزم تعدد قوای نفس خواهد بود و از یک قوه واحد امکان صدور افعال متناقض وجود ندارد (همان، ص ۵۸).

ب) تحلیل و بررسی وجودی قوه واهمه

قوه‌ای با کارکردی شبیه به حس مشترک و با این تفاوت که حس مشترک متولی صورت‌ها بود و واهمه درحقیقت به نفس در ادراک معانی - معانی جزئی غیر مادی - امداد می‌رساند (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۱۸). وهم یا واهمه بیشتر در معنای نوعی بیماری و کارکردی منفی شناخته می‌شود. به صورت کلی وهم قوه‌ای است که در کارکرد آن نوعی فریبکاری وجود دارد و نوعی تصور و تخیل است که در خارج معادلی ندارد و همچنین تصویری فرضی برای بیان قانون یک پدیدار بدون مشروطیت به قید مطابقت با واقع عینی که به آن وهم تمثیلی گویند. به لحاظ معنای واژگانی، درباره قوه وهم یا واهمه چنین گفته شده است: «قوه وهمیه، واهمه یا وهم یکی از حواس خمسه باطنی است و علمای نفس در قدیم گفته‌اند: کار او آن است که چیزهای دیده و نادیده راست یا دروغ به نفس می‌نماید، خواه آن معانی را در خارج صورتی باشد و خواه نباشد» و همچنین «این واهمه در حیوانات دیگر به غیر انسان به جای قوت عقل است به جهت اینکه بره گوسفند مادر خود را به واسطه آن شناسد و دشمنی گرگ و دوستی چوپان را هم بدین قوه احساس تواند کرد» و نهایتاً اینکه «این قوت تابع عقل نگردد و به خلاف قوت‌های دیگر چنان‌که شخص در خانه تاریک تنها با مرده مجاور باشد، هرچند عقل حکم کند مرده جماد است، از او ترس نباید کرد، قوت واهمه وسوسه می‌دهد و خائف گرداند» (معلوف، ۱۳۸۲، بخش «واو» / رام‌پوری، ۱۳۷۷، بخش «واو» / ر.ک: پاشا، [بی‌تا]، ذیل «واهمه»). در بین اندیشمندان بحث‌های زیادی در خصوص وجود داشتن این قوه،

استقلال آن از سایر قوا و نهایتاً کارکردهای آن وجود دارد. برخی فیلسوفان نظیر سهروردی پس از بیان ویژگی‌های قوه واهمه، این قوه را منازع عقلانیت می‌داند و لذا بر این اساس با رویکرد تقلیلی احتمال وحدت سه قوه خیال، متصرفه و واهمه را دارای استبعاد نمی‌داند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۱۰ و ج ۳، ص ۱۳۱ و ج ۴، ص ۵۰).

در حوزه علم‌النفس قوه واهمه متولی ادراک معانی جزئی‌ای است که در بین انسان و حیوان مشترک است؛ معانی‌ای همچون ترس، محبت، دوستی یا دشمنی.

البته کارکردهای دیگری نیز برای این قوه ذکر شده که در ادامه در خصوص هر یک از آنها بررسی تفصیلی انجام خواهد شد.

ج) تحلیل و بررسی کارکردهای قوه واهمه

به صورت کلی در حوزه علم‌النفس چهار نوع کارکرد به قوه واهمه نسبت داده شده است که در ادامه بحث به صورت تفصیلی مورد واکاوی قرار خواهد گرفت:

۱. ادراک معانی جزئی

در حوزه علم‌النفس بین صورت و معنا و کارکرد ادراک صورت و معنا و همچنین حفظ آن تفکیک و تمایز وجود دارد. توضیح اینکه اطلاعات و ادراکاتی را که انسان در خود به عنوان علم و آگاهی دارد، می‌توان به دو صورت در نظر گرفت: گاهی این علم و آگاهی مشتمل بر صورت‌هایی است که انسان از طرق گوناگون به دست آورده است؛ مانند صور و تصاویری که از پیرامون خود داریم: پدر، مادر، فرشتگان، درختان و گاهی این علم و آگاهی مشتمل بر معانی‌ای است که تصور آنها و ساختن صورت برایشان شاید کمی سخت باشد و اینها عموماً ادراکاتی هستند که از طریق حواس ظاهری به دست نمی‌آیند، مانند معانی‌ای همچون ترس، شادی، غم، عشق. در مقام بررسی قسم معنا باید گفت: معانی در اولین تقسیم‌بندی به دو بخش معانی کلی (دوست‌داشتن و نفرت) و معانی جزئی (دوست‌داشتن فرزندان توسط والدین، ترس گوسفند از گرگ) تقسیم می‌شود (ذبیحی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۷). در حوزه علم‌النفس اعتقاد بر این است که قوه واهمه درحقیقت متولی ادراک معانی جزئی در انسان و حیوان است. از نظر ایشان این

قوه واهمه است که باعث می‌شود بره تازه‌متولدشده از گرگ بترسد یا اینکه حیوان به فرزند خودش مهربانی کند (ابن‌سینا، ۱۳۳۱، ص ۱۲). از نظر ایشان گوسفند در اولین برخورد خود از گرگ می‌هراسد در حالی که تا کنون آن را ندیده است، اما مثلاً از گاو یا شتر که به مراتب بزرگ‌تر و ترسناک‌تر از گرگ هستند، نمی‌ترسد. این مسئله نشان می‌دهد در حیوان قوه‌ای وجود دارد که چنین مسائلی را درک کرده، باعث عکس‌العمل مناسب در مواجهه با موارد خطر می‌شود (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۳۰/ملاصدرا، ۱۴۲۹، ج ۸، ص ۱۸۸/مصباح، ۱۳۷۵، ج ۸، ص ۴۱۳).

بررسی و سنجش

پس از بیان کارکرد قوه واهمه در ادراک معانی جزئی باید صحت چنین کارکردی مورد بررسی و سنجش قرار گیرد. تقریر این بررسی مشتمل بر چند بخش است:

اولین بحث اینکه فلاسفه مسلمان در خصوص رابطه نفس و قوای نفسانی اعتقاد دارند نفس فاعل بعید افعال اختیاری انسان است که به واسطه استخدام و توسط برخی قوای خاص خویش، این افعال را مرتکب می‌شود. قوه واهمه از آن دست قوایی محسوب می‌شود که با قوای حیوانی و انسانی ارتباط وسیعی دارد. عمده ارتباط وهم با دیگر قوا بدین صورت است که این قوا توسط قوه واهمه استخدام می‌شوند و کارکردهای قوه واهمه با استخدام و به توسط سایر قوای نفس انجام می‌شود؛ برای مثال در کارکرد ادراک معانی جزئی‌ای چون ترس از گرگ، قوه واهمه مفهوم کلی ترس را از قوه عقل و صورت گرگ را از قوه خیال وام می‌گیرد و سپس با استخدام قوه متخیله (متصرفه یا متفکره) در معانی جزئی تصرف کرده و معنای جزئی ترس از گرگ را ادراک می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۲۰۳). حال با این توضیح حداقل این مسئله قابل طرح خواهد بود: اگر نفس قوه واهمه را در جهت ادراک معانی جزئی استخدام کرده باشد، دیگر نیازی به قوه وهم برای این کارکرد نخواهد بود؛ زیرا استخدام کردن یک قوه خود به معنای تصرف کردن است و اگر نفس قادر به تصرف کردن در قوای خود باشد، قدرت تصرف در ادراکات مختلف خود را نیز به طریق اولی خواهد داشت و خود

نفس مدرک معانی جزئی مذکور خواهد بود نه قوه واهمه. حتی با فرض انکار این مناقشه باز هم چالشی دیگر بروز خواهد کرد. اگر نفس وهم را استخدام می‌کند و وهم متخیله یا هر قوه دیگر را استخدام می‌کند، چه ترجیحی وجود دارد که آن قوه دیگر نیز فعل خود را به توسط و استخدام قوه دیگری انجام ندهد و به همین ترتیب آن قوه مفروض قوه دیگری را و این به منزله تسلسل محال در استخدام قوه دیگر خواهد بود.

بحث دوم این است که معنایی همچون ترس یا محبت بر دو قسم است؛ گاهی معنای کلی و مطلق ترس یا محبت منظور نظر است که البته درک چنین معانی کلی‌ای ذیل کارکرد عقل مطرح می‌شود نه وهم، زیرا عقل ادراک‌کننده کلیات است. گاهی نیز منظور معنای جزئی و مقید ترس و محبت منظور نظر است، مانند مثال‌های بالا. از دیدگاه فلاسفه در مثال‌های فوق حقیقت این است که عقل انسانی مفاهیمی چون ترس و محبت را به صورت کلی ادراک می‌کند و آن را به شخص و مابازای خاصی نسبت می‌دهد، مثلاً ترس از دشمن و به این صورت است که معنای کلی ترس به صورت جزئی در می‌آید بدون اینکه نیازی به قوه وهم و کارکرد آن باشد. بر این اساس نفس به کمک قوه عقل معنای کلی را به معنای جزئی تبدیل می‌کند و در این نوع کارکرد نیازی به قوه وهم نخواهد بود (نصری، ۱۳۸۵، ص ۳۸۴). ملاصدرا به عنوان فیلسوفی که برای قوه وهم استقلال و هویت متمایزی قایل نیست، معتقد است در نگاه دقیق‌تر نه تنها معنای جزئی ذیل کارکرد عقل قرار می‌گیرد، بلکه صور جزئی حسی و خیالی نیز منتزع از ادراک صور عقلی است که نفس از عوالم عقلی و ابداعی به صورت مبهم مشاهده نموده، به جهت وحدت وجودی علل حقیقه و معالیل رقیقه، ادراکات نفس که به جهت بعد وجودی، قرین کلیت و ابهام شده‌اند، قابلیت این را خواهند داشت که بر معالیل مادی و جزئی خویش حمل گردند (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص ۴۳). صدرا امکان حمل هوهو مفهوم مشتق از معنای خاص بر مصادیق و متعلقات آن را به عنوان شاهد احتمال صحت رویکرد خود اخذ می‌کند. بر این اساس از نظر وی، نفس همواره صور حسی و خیالی را از عالم حس و شهادت اخذ نمی‌کند، بلکه گاه محتمل است نفس در فرایند

اشتداد به جهت خلاقیت، ادراکات عقلی مقید به قید کلیت و اشتراک را به جهت رابطه علی این صور با صور حسی و خیالی به نحو صدوری به صور مادون انطباق می‌دهد (همان).

مسئله دیگر در خصوص کارکرد قوه واهمه در ادراک معانی جزئی به منشأ این معانی بازگشت می‌کند؛ توضیح اینکه به نظر می‌رسد منشأ معانی کلی‌ای مانند ترس، محبت و نفرت هیچ گونه ارتباطی به قوه واهمه ندارد. همان سان که گذشت، برخی فیلسوفان همچون ملاصدرا معتقدند منشأ استخراج این معانی کلی قوه عقل است و منشأ استخراج معانی جزئی نفس است هنگامی که مفاهیم کلی را به مابزای آن اتصاف می‌دهد. البته می‌توان در این مدعا بدین صورت مناقشه کرد که حیوانات با وجود عدم برخوردارگی از قوه عقل، هم معانی کلی همچون ترس و محبت را ادراک می‌کنند و هم معانی جزئی شده آنها را؛ در نتیجه می‌بایست به جای عقل به دنبال تبیین بهتری در این خصوص باشیم. این نوشتار پیشنهاد دیگری در این زمینه دارد.

معانی مطلق مذکور همچون ترس و محبت بدون شک مشترک بین انسان و حیوان هستند و در نتیجه نمی‌توان آنها را جزو کارکرد عقل یا جزو مفاهیم فطری به شمار آورد. به نظر می‌رسد این معانی کلی به جهت ویژگی اشتراکی بودن می‌توانند ذیل مفاهیم غریزی مطرح گردند و در نتیجه در حیوانات و انسان‌ها وجود دارند؛ با این همه، معانی جزئی‌ای همانند ترس بره از گرگ و... را نمی‌توان جزو غرایز و ویژگی‌های غریزی برشمرد؛ زیرا بر خلاف دیدگاه فلاسفه، حیوانی همچون بره و حتی انسان‌ها در هنگام تولد با وجود برخوردارگی از غریزه ترس، احتمالاً هنوز نمی‌دانند از چه باید بترسند و از چه نباید بترسند. تجربه نشان می‌دهد انسان یا بره تازه متولدشده در اولین برخورد با گرگ یا موجود خطرناک همچون آتش ترسی از آن نداشته حتی ممکن است به سمت آن نیز برود؛ اما همین کودک یا بره بعد از مدتی ترس از گرگ و آتش را فراگرفته، در هنگام مواجهه فرار یا اجتناب خواهد کرد. در واقع می‌توان گفت معانی جزئی مذکور، حداقل در مورد این مثال و مابزای آن مبتنی بر یادگیری هستند و جزو

امور اکتسابی محسوب می‌شوند و نیازی به در نظر گرفتن قوه وهم برای چنین کارکردی نیز وجود نخواهد داشت. البته مدعای فیلسوفان در خصوص اینکه نفس حیوانی متولی این یادگیری است، می‌تواند تا حدودی صحت داشته باشد.

بحث آخر اینکه در بحث کیفیت معانی و ادراک معانی جزئی‌ای همچون ترس یا محبت، تحلیل‌های مشابهی در علوم جدید مخصوصاً روان‌شناسی جدید ارائه شده است که نیاز به وجود قوه واهمه و کارکرد آن در این حوزه را منتفی می‌کند. تحلیل اول فرایند بازشناسی را پیشنهاد می‌دهد. اصطلاح بازشناسی در حوزه روان‌شناسی به معنای تشخیص معنای شیء است؛ بدین بیان که برای پی‌بردن به ویژگی‌های اساسی هر شیء ابتدا باید فهمید آن شیء چیست. همین که فهمیده شود، مثلاً این موجود آتش است (چیستی شیء)، پس از آن فهمیده خواهد شد که سوزاننده نیز هست (ویژگی اساسی شیء) و در نتیجه مفهوم ترس و اجتناب از آتش نیز فهم می‌شود. یا همین که دانسته شود چیزی گرگ است (چیستی شیء)، مفهوم درندگی نیز فهمیده خواهد شد (ویژگی اساسی شیء) و در نتیجه مفهوم ترس و فرار از گرگ نیز فهمیده می‌شود (اتکینسون، ۱۳۶۶، ص ۱۷۹).

واژه مشابه دیگر، تداعی معانی یا «قانون کل مجاورت» است. بر اساس این قانون هر گاه از یک شیء دو ویژگی یا حالت محسوس یا غیر محسوس به صورت متوالی و پی در پی به ذهن یا نفس ورود کنند، نفس برای آنها پیوند علت و معلولی در نظر می‌گیرد بر این اساس که حضور یکی از آنها - احتمالاً ویژگی مقدم - باعث حضور ویژگی دیگر - احتمالاً ویژگی متأخر - شده است؛ برای مثال ویژگی گرمای آتش و سوزاندن دست برای کودک که توامان توسط حواس دریافت می‌شود و کودک بر اساس قانون کل مجاورت یا تداعی معانی، ترس از آتش را می‌آموزد یا مثلاً از دریافت بویی خاص به مزه آن پی می‌برد (سیاسی، ۱۳۴۵، ص ۱۸۲).

۲. صدور احکام جزئی ناصواب

از دیگر کارکردهای مهمی که برای قوه واهمه در حوزه علم‌النفس ذکر شده است،

صدور احکام جزئی ناصواب، غلط و غیر مطابق با واقعیت است. از نظر فلاسفه قوه واهمه به جهت اینکه در صدور احکام خود شتاب زده و عجولانه عمل می‌کند، احکامی هم که صادر می‌کند، عمدتاً خطا و ناصواب بوده و موجب گمراهی انسان خواهد بود؛ برای مثال این قوه به واسطه تشبیه و تمثیل موجودات به یکدیگر دوست را دشمن و دشمن را دوست تلقی می‌کند یا اینکه اگر هنگامی که از راهی عبور می‌کند و اتفاقاً آن روز در کار خود شکست بخورد، همیشه از آن راه گریزان شده، دلیل شکست خود را عبور از آن مسیر می‌داند یا خوابیدن در کنار مرده را ترسناک جلوه می‌دهد؛ در حالی که در تمام این موارد حکم عقل خلاف آن است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۳۳۴).

بررسی و سنجش

پیش از تحلیل کارکرد اخیر قوه واهمه تذکر یک نکته ضروری است. بر اساس دیدگاه فلاسفه مسلمان نفس انسان واجد دو گونه ادراکات است که مصداق و محاکی خارجی برای آنها وجود ندارد. نوع اول همین ادراکات وهمی است که جزو کارکردهای قوه وهم شمرده می‌شود. نوع دوم نیز ذیل ابداعات قوه متخیله است که با دخل و تصرف و تفصیل و ترکیب صور و معانی جزئی‌ای که در خیال و حافظه ذخیره شده است، صور و ادراکاتی را می‌سازد که مابازای خارجی برای آنها وجود ندارد؛ برای نمونه با ترکیب و تفصیل در صور، اسب بالدار شاخدار می‌سازد (جرجانی، ۱۳۸۱، بخش «میم» / صلیبیا، ۱۳۶۶، بخش «میم»). به نظر می‌رسد هم ابداعات متخیله و هم القائات قوه وهم فاقد مابازای واقعی بوده، با عالم خارج مطابقت ندارند؛ اما تفاوت اساسی این دو گونه در این است که در مورد ابداعات قوه متخیله، انسان صراحتاً اذعان دارد که این ابداعات محصول دخل و تصرف نفس است و در بیرون از نفس مابازایی ندارد؛ اما در مورد القائات وهمی وضع کاملاً متفاوت است. با وجود جعلی بودن ادراکات وهمی، اصرار و ابرام درونی‌ای وجود دارد که این ادراکات واقعی است و مابازای خارجی نیز دارد و احتمالاً همین مسئله جنبه منفی و آسیب‌زای ادراکات وهمی محسوب می‌شود؛ در حالی که عمدتاً ابداعات متخیله مخصوصاً در کودکان از قوت استعداد و خلاقیت

آنها حکایت دارد. در بررسی و سنجش کارکرد مذکور نیز از چند جنبه می‌توان ورود نمود:

بحث اول اینکه از دیدگاه بیشتر فلاسفه مسلمان کارکرد صدور حکم، چه از نوع صواب و چه از نوع ناصواب آن، فعل خود نفس بوده و نفس در صدور حکم به قوه خاصی نیاز ندارد؛ چه آن قوه حس مشترک باشد و صدور احکام حسی و ترکیبی و چه واهمه باشد و صدور احکام ناصواب. توضیح اینکه در حوزه فلسفه اسلامی صدور حکم توسط نفس به دو قسم احکام حسی و احکام فراحسی تفکیک شده است و هر یک از این دو نیز به دو بخش احکام جزئی و کلی تفکیک می‌شوند. بر این اساس احکام صادره از نفس این گونه خواهند بود:

۱. احکام حسی جزئی مانند: این سیب شیرین است.
۲. احکام حسی کلی مانند: هر انسان قلب دارد.
۳. احکام فراحسی جزئی مانند: ارسطو روح دارد.
۴. احکام فراحسی کلی مانند: هر انسانی روح دارد.

عموم فلاسفه مسلمان در تقسیم‌بندی فوق، صدور حکم را ذیل کارکردهای نفس لحاظ کرده‌اند که در احکام حسی جزئی با کمک قوای مربوطه ظاهری و باطنی و در احکام کلی حسی و جزئی و کلی فراحسی با کمک قوه عقل به صدور حکم نایل می‌شود (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۲۷ و ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۳۰ و ملاصدرا، ۱۴۲۹، ج ۴، ص ۱۳۸ و ج ۶، ص ۱۶۶ و ج ۸، ص ۲۲۴). ملاصدرا معتقد است در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان به تغایر مفهومی قوه واهمه معتقد بود؛ اما به لحاظ عالم خارج، قوه واهمه مساوق قوه عاقله بوده و وجود خارجی نخواهد داشت (ملاصدرا، ۱۴۲۹، ج ۸، ص ۱۹۰). وی معتقد است رابطه قوه وهم با قوه عقل همانند رابطه کلی طبیعی یا ماهیت با وجود بشرط شیء خارجی است و همسان این دو که به لحاظ مفهومی اتحاد داشته و هر یک دارای احکام خاصی هستند و به لحاظ خارجی وحدت داشته، اتحاد و دوگانگی در کار نخواهد بود. قوه وهم و عقل نیز به لحاظ مفهومی با یکدیگر متحد بوده و کارکردهای

مختلفی بر هر کدام مترتب است؛ اما به لحاظ خارجی وحدت است و اثینیت بی معنا می‌گردد (ملاصدرا، ۱۴۲۹، ج ۸، ص ۱۹۰). ملاصدرا در تبیین وحدت خارجی این دو قوه اعتقاد دارد صدور احکام فراحسی که به صورت کلی است، محصول مشارکت نفس و قوه عقل خواهد بود؛ اما در قسم جزئی آن مانند عداوت یا ترس از امر معینی مانند میت که مطابق رای مشهور کارکرد واهمه دانسته می‌شود؛ باید دانست در این موارد نیز نیاز به وضع قوه‌ای مستقل به نام وهم نیست؛ زیرا مفهوم عداوت یا ترس اگر به شخص معینی مانند زید اتصاف می‌یابد، اگرچه این مفهوم جزئی فاقد صورت محسوس در خارج است که عقل آن را همچون مفهوم وجود و وحدت از مشارکت با حس ادراک کرده، سپس به یک شخص جزئی اتصاف می‌دهد (همان، ص ۱۹۱).

بحث دیگر این است که چه عواملی باعث می‌شوند نفس در صدور احکام خویش گاه دچار خطا شده، احکام ناصواب مذکور را صادر نماید. به صورت کلی در صدور احکام ناصواب جزئی این‌چنینی در حوزه‌های غیر علمی عوامل معرفتی مختلفی از قبیل تمایلات، نفرت‌ها، تعصبات گوناگون قومی و قبیله‌ای، دین، سنت‌ها و اعتقادات خرافی یا غیر خرافی غالب بر یک فرهنگ و حتی برخی اختلالات نقشی اساسی دارند؛ مانند اعتقاد به سرگردانی ارواح انسانی پس از مرگ یا یهودی‌ستیزی مسیحیان در قرون گذشته؛ اما در صدور احکام علمی ناصواب می‌توان به مبانی فکری، سپهر معرفتی و از همه مهم‌تر وجود پارادایم‌های مختلف هر دوره اشاره نمود، مانند اعتقاد به سکون و زمین مرکزی.

دومین بحث در این موضع آن است که بر اساس دیدگاه فلاسفه مسلمان، قوای نفس همواره عملکردی یکسان دارند و اگر قرار است درست و صحیح کار کنند، همیشه درست و صحیح کار می‌کنند و اگر عملکردشان دچار اشکال است، باید همیشه چنین عمل کنند؛ به بیان دیگر قوای نفس نمی‌توانند به میل و اراده خویش گاهی عملکرد درستی داشته باشند و گاهی نیز عملکردشان ناصواب و غلط باشد. در نتیجه از دیدگاه ایشان قوای نفس از جمله قوه واهمه نمی‌توانند باعث ایجاد و یا صدور احکام

ناصواب جزئی یا کلی باشند، بلکه نهایتاً مقدمات آن را فراهم می‌کنند که آن هم می‌بایست یکنواخت باشد نه گاهی درست و گاهی غلط (ملاصدرا، ۱۳۶۲، ص ۵۹۵). بر این اساس با نفی کارکرد قوه وهم در احکام ناصواب به نظر می‌رسد وقتی نفس خود متولی صدور تمامی احکام است، احکام ناصواب جزئی مذکور نیز جزو فعل نفس است که در مورد دو حکم مختلف از دو قوه، یک حکم مشابه صادر می‌کند و همین منشأ بروز خطاست (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۳۸۴).

بحث آخر اینکه از منظر روان‌شناسی فیزیولوژیک، وقوع خطاهای ادراکی در انسان می‌تواند دو منشأ داشته باشد. شرط لازم هر گونه ادراک صحیح، تحریک گیرنده‌های حسی توسط محرک خارجی است؛ اما گاهی اوقات گیرنده‌های حسی مثلاً بینایی به واسطه محرک خارجی تحریک می‌شوند و این تحریک به واسطه عصب مربوطه به ذهن مخیره می‌شود، ولی ذهن از تفسیر و ادراک صحیح این اطلاعات ناتوان است؛ در نتیجه خطای ادراکی تحقق می‌یابد. ناتوانی ذهن، یا معلول عوامل زیستی و عصبی است مانند آنچه در بیماران اتفاق می‌افتد یا ناتوانی ذهن، معلول عوامل غیر زیستی و غیر عصبی است که شامل عواملی همچون تأثیر فرهنگ، انتظارات و تجربه‌های قبلی ذهن می‌شود (کارلسون، ۱۳۷۹، ص ۲۴۴ / کالات، ۱۳۸۶، ص ۲۷۵). اما گاهی این خطاها بدون تحریک واقعی گیرنده‌ها تحقق می‌یابد. فرد ممکن است صور و اصواتی را ادراک نماید که فاقد وجود خارجی باشند. در تبیین ماهیت این ادراکات می‌توان به چند عامل اشاره کرد. گاهی این ادراکات، معلول اختلالات دستگاه‌های حسی انسان است که به واسطه تخریب کلی یا جزئی برخی دستگاه‌های حسی بروز می‌نماید؛ مانند تأثیر ناشی از تخریب قطعه آهیانه‌ای نیمکره راست که در ادراکات موضعی مشاهده می‌شود (معظمی، ۱۳۷۸، ص ۵۰). یا اختلالات مربوط به پردازش درون دستگاهی که ناشی از آسیب دیدگی برجستگی فوقانی کرتکس گیجگاهی فوقانی است. این برجستگی‌ها برای تشخیص و تعیین مکان اشیا تخصص یافته‌اند (کالات، ۱۳۸۶، ص ۳۰۰). گونه دیگر خطاهای درون دستگاهی، عموماً مربوط به اختلالاتی است که در بخش دلیریوم رخ

می‌دهد. علامت اساسی این گونه خطاها خطای در هوشیاری است که منجر به تغییر در شناخت می‌شود و نمی‌توان آن را زوال عقل دانست (انجمن روانپزشکی آمریکا، ۱۳۸۳، ص ۲۰۰). گاهی نیز این ادراکات ناشی از عوامل روانی - مانند وسواس زیاد - در ذهن هستند. ذهن به واسطه توجه زیاد (وسواس) برخی صور و صداها را در هنگام بیداری و صحت ادراک می‌کند که فاقد وجود خارجی هستند (گراهام، ۱۳۸۰، ص ۲۴۴). گاهی ممکن است به دلیل ارتباط تنگاتنگ ادراک با نظام عصبی، یک سلسله تجارب ادراک مانند، بدون وجود تحریک خارجی رخ دهند؛ همانند چیزی که در خواب دیدن اتفاق می‌افتد. محتمل است حتی برخی فرایندهای مغزی در انتشار سیگنال‌های وقوع خطا در ادراک مؤثر باشند و خود این فرایندها موجب ایجاد تحریک غیر واقعی در گیرنده‌های حسی شوند (Churchland, 1975, p.164).

۴. ایجاد اختلال در کارکرد برخی قوای نفس

یکی از ویژگی‌های مهم قوه واهمه در حوزه علم‌النفس ارتباط و تأثیر و تاثر آن نسبت به برخی قوای نفس است. در این بخش از مطالعه به جهت انسجام هرچه بهتر بحثمان این ارتباطات به صورت تقسیم‌بندی ذیل ارائه می‌شود:

تقسیم‌بندی چنین است که قوه واهمه یا با قوای نفسانی خودش ارتباط پیدا می‌کند یا با قوای نفسانی غیر خودش یا همان دیگران. ارتباط واهمه با قوای نفسانی خودش به دو صورت است: یا این ارتباط به ایجاد اختلال در کارکرد آن قوه منجر نمی‌شود؛ مانند ارتباطی که قوه واهمه با خیال، متخیله و قوه عقل برقرار می‌کند یا به ایجاد اختلال منجر می‌شود؛ مانند اختلالی که قوه واهمه در کارکرد قوه شنوایی و بینایی ایجاد می‌کند. اما قسم ارتباط واهمه با نفس دیگران بدین صورت است که برخی افراد از جمله ساحران از طریق ریاضت و رنج و با تقویت قوه واهمه خویش قادر می‌شوند در نفوس انسان‌های ساده‌لوح و ابله نفوذ و آنها را مسخر خویش کنند (ابن‌سینا، ۱۴۰۰، ص ۲۲۷).

آنچه در این موضع به بحث کنونی ما ارتباط پیدا می‌کند، کارکرد قوه واهمه در ایجاد اختلال در برخی قوای نفس خویش است که غالباً از آن با عنوان برخی بیماری‌ها

نظیر مالیخولیای سرد (تقریباً معادل افسردگی) و مالیخولیای گرم یا همان دیوانگی (تقریباً معادل مانیا) یاد می‌شود (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۲۱). در حوزه علم‌النفس اعتقاد بر این است که هر گاه حس شنوایی یا بینایی یک فرد ناتوان گردد و چنین بپندارد که چیزهای را می‌شنود یا می‌بیند، نظیر صدای خش‌خش برگ و کوبیدن پتک یا اشباحی که وجود خارجی ندارند، دلیل بر آن است که وسط مغز یعنی آنجا که جایگاه واهمه است، دچار خشکی مزاج شده است (همان، ص ۱۵).

بررسی و سنجش

در بررسی این کارکرد نیز از چند جنبه می‌توان ورود کرد:

اول اینکه ارتباط واهمه با برخی قوای نفس خودش به صورتی که موجب ایجاد اختلال گردد، همان سان که گذشت، مردود است و تمامی این کارکردها به نحو شایسته‌ای بدون نیاز به واهمه تبیین شدند؛ اما در مورد ارتباط و تأثیر واهمه در نفوس دیگر همانند کاری که ساحران می‌کنند، به دلیل اینکه مبنای عقلی و استدلالی‌ای برای این قضیه وجود ندارد، در مورد آن بحثی انجام نمی‌شود و بطلان آن روشن است. در خصوص تأثیر واهمه بر برخی قوای نفس که موجب ایجاد اختلال در کارکرد آنها شود، بحث کمی متفاوت است. امروزه اختلالات مذکور تحت عنوان کلی اختلالات روانی مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرند. مسئله مهم این است که آیا اختلالات مذکور، چه در طب سنتی و چه در طب نو، نتیجه دخالت و تأثیر قوه واهمه است یا اینکه عوامل دیگری غیر از واهمه در آن مؤثرند؟ ظاهراً پاسخ منفی است و این اختلالات نتیجه عوامل دیگری از جمله شرایط وراثت و عملکرد ناقص مغز و برخی غدد آن است.

فارغ از دیدگاه‌های پزشکی در این خصوص باید گفت: سلطه وهم بر برخی قوای انسان نمی‌تواند به علت ضعف آن قوا باشد؛ چراکه در بسیاری موارد قوای نفس همچون شنوایی و بینایی بر اثر بیماری‌های جسمی مختلف نظیر عفونت‌های چشم و گوش ضعیف می‌شوند؛ اما تحت استیلاي وهم قرار نمی‌گیرند. به صورت کلی به نظر

می‌رسد در تمام موارد اختلالات روانی و اختلالات حتی اخلاقی یک فرد را نمی‌توان بر اساس سلطه قوه وهم تبیین نمود؛ بلکه در این گونه موارد اختلال به جهت نقص و ضعف در عملکرد قوای مربوطه بروز کرده است؛ برای مثال همان سان که اختلالات پزشکی انسان به جهت ضعف عملکرد برخی قوای نفس همچون مغز انسان بروز نموده است، اختلالات اخلاقی و فراپزشکی انسان نیز می‌تواند به علت کندی و سستی قوه عاقله انسان باشد که متولی مستقیم ادراکات اخلاقی محسوب می‌شود. شاید به همین دلیل است که فلاسفه معتقدند تقویت قوه عقل، چه در حوزه عقل نظری و چه در حوزه عقل عملی، موجبات پرورش و رشد و تعالی انسان را در همه جنبه‌ها فراهم می‌آورد. در نتیجه ضعف عقلانیت نظری و عملی باعث انحطاط اخلاقی فرد و جامعه خواهد شد. به هر میزان قوت عقل در انسان تضعیف گردد، خرافات و القانات وهمی مجال جولان یافته، تباهی فرد را رقم می‌زنند و اساساً در این گونه موارد ضعف و قوت عقل یا هر قوه دیگر موجب اصلی بروز القانات وهمی می‌شود نه اینکه قوه وهمی باشد و به واسطه تأثیر در قوای مذکور القانات وهمی را ایجاد کند.

نتیجه

نوشتار حاضر در دو بخش عمده وجودشناختی و کارکردی به قوه واهمه پرداخته است. در حوزه وجودی، واهمه قوه‌ای ادراکی از قسم باطنی نفس حیوانی دانسته می‌شود. مشی فلاسفه مسلمان معتقد به تعدد قوای نفس این بوده است که برای هر یک یا چند کارکرد متفاوت یا متعارض، قوه‌ای برای نفس در نظر می‌گرفته‌اند که متولی کارکردهای چندگانه مذکور باشد. واهمه نیز بر این اساس به عنوان قوه‌ای در نظر گرفته شده است که متولی چهار نوع کارکرد است که سه مورد آن - یعنی صدور احکام ناصواب و نادرست، ایجاد اختلال در کارکرد برخی قوای دیگر نفس خود و ایجاد اختلال در کارکرد نفوس دیگر - دربردارنده نوعی شر آسیب می‌باشد و فقط کارکرد ادراک معانی جزئی غیر مادی با بقیه متفاوت است. قبل از هر بحثی این سؤال مطرح می‌شود که چرا یک قوه می‌تواند هم کارکرد شر داشته باشد و هم کارکرد خیر و آیا نمی‌بایست طبق

مشی ملاصدرا و اخلاف وی در معیار دوم تعدد قوای نفس، برای این دو نوع کارکرد قوای متفاوتی در نظر گرفته شود. با بررسی این کارکردها مشخص شده است صدور احکام مختلف، چه صواب چه ناصواب، از حیثه توانایی قوای نفس خارج بوده و دقیقاً فعل خود نفس محسوب می‌گردد. اما ادراک معانی جزئی مجرد نیز یا باید جزو کارکردهای عقل در نفس انسانی محسوب شود، چون قوه عقل متولی ادراک معانی کلی و جزئی مجرد از ماده است؛ اما در حیوانات احتمالاً معانی مجردی چون ترس گوسفند از گرگ به جهت فرایند اکتساب و یادگیری بوده و نه فعل قوه‌ای به نام واهمه. در بحث ایجاد اختلال واهمه در کارکرد برخی قوای نفس نیز به نظر می‌رسد به جهت آنکه اختلال در کارکرد قوای مختلف نفس همیشگی نیست و گاهی اتفاق می‌افتد در نتیجه ناشی از بروز ضعف و نقص در آن قوه خاص باشد نه تأثیر قوه واهمه در آن همانند ادراکات وهمی که قوه عقل در هنگام ضعف یا زوال تحصیل می‌کند. در مورد ایجاد اختلال در نفوس دیگر نیز به جهت اینکه این مسئله نمی‌تواند تبیین عقلی و فلسفی داشته باشد، به نوشتاری مستقل و متفاوت نیاز دارد.

منابع و مأخذ

* قرآن مجید.

۱. ابن سینا؛ النفس من کتاب الشفا؛ تحقیق حسن حسن‌زاده آملی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۵.
۲. — رساله نفس؛ تصحیح موسی عمید؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱.
۳. — الاشارات و التنبیها؛ با شرح خواجه، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
۴. — الشفا، الطبيعيات؛ قم: منشورات مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۵. — قانون در طب؛ ترجمه عبدالرحمن شرف‌کنندی؛ تهران: سروش، ۱۳۶۳.
۶. — المباحثات؛ تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر؛ قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۱.
۷. اتکینسون، ریتال و دیگران؛ زمینه روانشناسی؛ ترجمه محمدتقی براهنی و دیگران؛ تهران: رشد، ۱۳۶۶.
۸. — درباره نفس؛ ترجمه علیمراد داودی؛ تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶.
۹. انجمن روان‌پزشکی آمریکا؛ راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی؛ ترجمه محمدرضا نایینیان و دیگران؛ تهران: دانشگاه شاهد، ۱۳۸۳.
۱۰. پاشا، محمد؛ فرهنگ آندراج؛ تهران: انتشارات خیام، [بی‌تا].
۱۱. پژوهنده، حسین و دیگران؛ «بررسی ابعاد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی قوه واهمه از منظر ابن‌سینا و ملاصدرا»، فصلنامه علمی و پژوهشی حکمت اسلامی؛ س ۴، ش ۱، بهار ۱۳۹۶، ص ۹-۳۰.

۱۲. جام، احمد؛ **منتخب سراج السائرين**؛ تصحيح على فاضل؛ مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۱۳. جرجانی، حکيم سيداسماعيل؛ **ذخيره خوارزمشاهی**؛ تصحيح و تحشيه محمدرضا محرری؛ تهران: نزهت، ۱۳۸۱.
۱۴. جرجانی، ميرسيدشريف؛ **تعريفات** (فرهنگ اصطلاحات معارف اسلامي)؛ ترجمه حسن سيدعرب و سيما نوربخش؛ تهران: فروزان، ۱۳۷۷.
۱۵. جوادى آملی، عبدالله؛ **رحيق مختوم**؛ قم: اسراء، ۱۳۷۵.
۱۶. خسروپناه، عبدالحسين و پناهی آزاد، حسن؛ **نظام معرفت شناسی صدرایی**؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۷. رازی، فخرالدين محمد بن عمر؛ **المباحث المشرقيه فى العلم الالهيات و الطبيعيات**؛ قم: ذوی القربی، ۱۴۲۹ق.
۱۸. رامپوری، غياث‌الدين محمد بن جلال‌الدين بن اشرف‌الدين؛ **غياث اللغات**؛ به کوشش محمد دبیر سیاقی؛ تهران: چاپ کانون معرفت، ۱۳۷۷.
۱۹. رضایی، جواد؛ «چیستی و کارکرد معرفتی قوه واهمه از دیدگاه ملاصدرا»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق علیه السلام، استاد راهنما محمد کاظم فرقانی؛ دی ۱۳۹۱.
۲۰. ذبیحی، محمد؛ **فلسفه مشاء با تکیه بر اهم آرای ابن سینا**؛ تهران: سمت، ۱۳۸۶.
۲۱. سه‌روردی؛ **مجموعه مصنفات**؛ تصحيح و مقدمه هانری کربن و دیگران؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۲۲. سیاسی، علی‌اکبر؛ **علم‌النفس یا روانشناسی از لحاظ تربیت**؛ تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۵.
۲۳. شاملی، نصرالله و وحیده حداد؛ «قوه واهمه و نسبت آن با سایر قوای

- نفس با تأکید بر آرای ابن سینا»، فصلنامه علمی و پژوهشی آیین معرفت؛ زمستان ۱۳۹۰، ص ۲۴-۴۶.
۲۴. صلیبا، جمیل؛ فرهنگ فلسفی؛ ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی؛ تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین؛ نه‌ایة الحکمه؛ با شرح غلامرضا فیاضی؛ قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۵.
۲۶. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ اساس الاقتباس؛ تحقیق مدرس رضوی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
۲۷. کارلسون، نیل ر؛ روان‌شناسی فیزیولوژیک؛ ترجمه اردشیر ارضی و دیگران؛ تهران: رشد، ۱۳۷۹.
۲۸. گراهام، ر؛ روان‌شناسی فیزیولوژیک؛ ترجمه علی‌رضا رجایی و علی‌اکبر صارمی؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.
۲۹. کالات، جیمز؛ روان‌شناسی فیزیولوژیک؛ ترجمه اسماعیل بیابانگرد و دیگران؛ تهران: دانشگاه شاهد، ۱۳۸۶.
۳۰. معظمی، داود؛ مقدمات نوروسایکولوژی؛ تهران: سمت، ۱۳۷۸.
۳۱. معلوف، لوییس؛ المنجد؛ ترجمه محمد بندریگی؛ تهران: انتشارات ایران، ۱۳۸۲.
۳۲. ملاصدرا، صدرالدین محمد؛ الشواهد الربوبیة؛ تصحیح مصطفی محقق داماد؛ تهران: بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۸۲.
۳۳. —؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه؛ قم: منشورات طلیعه النور، ۱۴۲۹ق.
۳۴. —؛ مفاتیح الغیب؛ ترجمه محمد خواجه‌ای؛ تهران: انتشارات مولی، ۱۳۷۱.

۳۵. —؛ منطق نوین؛ ترجمه و شرح عبدالمحسن مشکوٰۃ‌الدینی؛ تهران: نصر، ۱۳۶۲.

۳۶. مصباح یزدی، محمدتقی؛ شرح اسفار؛ تحقیق و نگارش محمد سعیدی مهر؛ قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۵.

۳۷. نجاتی، محمد و احمد بهشتی؛ «تبيين وجودی و معرفتی حس مشترک در فلسفه اسلامی»، معرفت فلسفی؛ س ۸، ش ۲، ۱۳۸۹، ص ۷۱-۹۳.

۳۸. نصری، عبدالله؛ فلسفه تحلیلی و نظریه شناخت در فلسفه اسلامی؛ تقریرات استاد مهدی حائری؛ تهران: قلم، ۱۳۸۵.

39. Roche, I.; **An introduction to perception**; New York: Macmillan, 1975.